

بخشی از سخنرانی اسکار لافونتن^۱ در کنگره مارکس ۲۱

به نقل از یونگه ولت

ترجمه رضا نافی

از پنجشنبه دوم تا یکشنبه پنجم ماه ژوئن ۲۰۱۱ کنگره "مارکسیسم" در برلین پایتخت آلمان برپا شد. موضوع کنگره این بود: "پرسش درباره نظام - برنامه چپ‌ها چه باید باشد؟" در آغاز کنگره اسکار لافونتن رهبر سابق حزب چپ و رهبر امروز فراکسیون حزب چپ در مجلس ایالتی زارلاند (آلمان) سخنان مهمی ایراد کرد که من برجسته‌ترین بخش‌های آن را برایتان ترجمه کرده‌ام.

رضا نافی



دوستان عزیز، رفقای گرامی!

صمیمانه از دعوتی که از من کردید سپاسگزارم. البته به مخالفان نیز خیر مقدم می‌گویم - می‌دانم که چند نفر از آنها اینجا، کمین کرده‌اند و منتظرند تا بتوانند دوباره اتهامی را به ما بچسبانند. به ویژه به خانم‌ها و آقایان عضو سازمان حفظ قانون اساسی (سازمان امنیت - م) سلام می‌کنم، مگر ممکن است جلسه‌ای نظیر این بدون حضور آنها برپا گردد؟ آنها هم مطمئناً آمده‌اند تا ببینند آیا کسی باز در فکر ترویج کمونیسم یا ضدیت با سامی‌گری (اسرائیل و یهودیت - م) و هواداری از تروتسکیزم هست؟

حال که من این سه واژه تحریک‌آمیز را، که دائم علیه ما به کار گرفته می‌شود، مطرح کردم، میل دارم نخست چند کلامی در ارتباط با کمونیسم بگویم. این بحث در هیچ جا به اندازه آلمان بر مدار کوتاه‌بینی نمی‌گردد. من این سخن را به عنوان کسی می‌گویم که در مرز فرانسه زندگی می‌کند و می‌داند در فرانسه بحث درباره کمونیسم چگونه است. در آنجا کمونیسم در ارتباط با جنبش مقاومت (ضد فاشیسم) مطرح می‌گردد. با ابعادی به کلی متفاوت و در نتیجه با کیفیتی دیگر. من سفرهای زیادی به اسپانیا کرده‌ام، در آنجا بحث درباره کمونیسم با جنگ داخلی اسپانیا ارتباط پیدا می‌کند، در آنجا هیچکس به این فکر نمی‌افتد که از آن حرف‌ها که ما درباره کمونیسم می‌زنیم، بزند. یا در ایتالیا، در آنجا کمونیسم در پیوند با پارتیزانها (مقاومت مسلحانه علیه فاشیسم) مطرح می‌گردد.

تحریف تاریخ

و اینجا، در آلمان، صحبت محدود می‌شود به دیوار میان دو برلین و سیم‌های خاردار، استالین و مائو، والسلام. یکی از دلایل این نگرش این است که توانستند در غرب آلمان مقاومت کمونیستی (در برابر فاشیسم - م) را به چاه فراموشی بیاندازند. این کار را البته با

نقشه و برنامه کردند تا مردان و زنانی که به دلیل مقاومت علیه فاشیسم به اردوگاه‌ها فرستاده شدند فراموش شوند (...).

به ما، در دبستان می‌آموزند که: جنبش مقاومت در آلمان عبارت بود از مقاومت مردان بیستم ژوئیه (که قصد ترور هیتلر را داشتند - م). اینطور نیست، جنبش مقاومت در آلمان، در درجه اول مقاومت زنان و مردان کارگر بود، آنها بودند که در برابر فاشیسم مقاومت کردند. آنچه در دبستان به ما، به عنوان جوانان آلمانی آموختند، تحریف تاریخ است.

دربارهٔ ضدیت با سامی‌گری (یهودیت) فقط میل دارم بر یک واقعیت انگشت بگذارم - واضح است که در میان مردم یک ضدیت سرپوشیده با یهودیت وجود دارد. کسی که فکر دیگری بکند، اشتباه می‌کند. این ضدیت همیشه وجود داشته است. در میان چپ‌ها هم هست و به همین دلیل هم باید هشیار باشیم. اما کسی که با تاریخ چپ آشنا باشد می‌داند که در آن ضدیت با یهود جایی ندارد. احمقانه‌ترین کاری که می‌توان کرد چسباندن (این اتهام) به جنبش چپ است. میل دارم روی یک نکته انگشت بگذارم: وقاحت بی‌مانند این است که حزبی (منظور حزب دموکرات مسیحی آلمان است - م) که "گلوبکه" (مفسر قوانین نژادی در حکومت نازیها و تئوریسین فلسفه نژادی - م) و "فیلینگر" (قاضی دادگستری در نظام نازیها که بعد از جنگ، در آلمان فدرال از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۸ نخست‌وزیر ایالت بادن ورتمبرگ و از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹ رهبر حزب دموکرات مسیحی در همین ایالت و از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۹ معاون حزب در سراسر آلمان بود - از ویکی پدیا، م) (حزبی که اینها) اعضای آن بوده‌اند، حالا، مسیر اتهام را برعکس کرده و با انگشت اتهام چپ را نشان می‌دهد.

این حکم درباره حزب "یورگن موله مان" و "اریش منده" (هر دو اعضای حزب دموکرات آزاد آلمان) و هر حزب دیگر نیز صادق است. بنابراین اگر احزابی باید گذشته خود را تصحیح کنند، آن احزابی هستند که بعد از جنگ جهانی دوم محل تجمع انبوهی از نازیها بودند. خوشبختانه امروز برخی از فراکسیونهای احزاب ایالتی به پژوهش و بررسی این امر مشغولند که چه تعداد از اعضای حزب نازی بعد از جنگ به عنوان نماینده در فراکسیونهای احزاب ایالتی صاحب کرسی شدند.

آیا گابریل (رهبر کنونی حزب سوسیال دموکرات) یک تروتسکیست پنهان‌کار است؟

کار دست من دادید. حالا رسیدیم به تروتسکیست‌ها و باز باید به اینها بپردازم. مسئله بزرگ این "ایسم" هاست، که هیچ کس حاضر نیست بگوید از آن چه می‌فهمد و منظورش چیست. تروتسکیسم را در درجه اول ارتباط می‌دهند با "انتریسیم" و منظورشان این است که گروهی وارد حزبی می‌شوند تا در آنجا صاحب نفوذ گردند و به نحوی در برنامه و سیاست این حزب اعمال نفوذ کنند. خود من هم که به عضویت احزاب در آمدم همین هدف را داشتم، بنابراین می‌شود گفت که من هم مظنون به پیروی از تروتسکی هستم. بعد به یاد "زیگمار گابریل" رهبر محترم حزب سوسیال دموکرات افتادم که اخیرا از اصلاح‌طلبان

حزب چپ (حزبی که سخنران از رهبران آن است - م) دعوت کرد که برای انجام "انتریسیم" به حزب او، حزب سوسیال دموکرات، بپیوندند. به این ترتیب او هم به نحوی تروتسکیست پنهان‌کار است. این را هم اضافه کنم تا مطلب کامل شود: از آنجا که سازمان امنیت فقط در حزب "ناسیونال دموکرات آلمان" (حزب راست‌گرایان افراطی که نزدیک به نازیهاست - م) نفوذ نکرده و تلاش می‌کند تا در حزب چپ نیز راه پیدا کند، پس خود این گروه هم تروتسکیست است.

نکته بعدی که در برنامه قرار دارد انقلاب مستمر است، که آن نیز مرا با مشکل روبرو کرده، چون من تازه می‌فهمم که در کشورهای عربی چه خبر است. همه احزاب، از صدر تا ذیل، از این انقلاب حمایت می‌کنند، مثلاً "گیدو وسترواله" (وزیر خارجه کنونی آلمان و عضو حزب دموکرات آزاد که در بالا هم به آن اشاره شد - م) که دائم آن طرفهاست. پس او هم می‌تواند تروتسکیست باشد - و این مرا کاملاً گیج کرد، چون نمی‌دانم با این "آش در هم جوش" چه باید بکنم.

بعد نوبت می‌رسد به "سوسیالیسم از پائین" (یعنی از بدنه حزب نه از رهبری - م) ولی این دیگر اصلاً خطا نیست، چون تنها چیزی که ما نمی‌خواهیم "سوسیالیسم از بالا است". مخالفان ما به این نکته پی نبرده‌اند که ما واقعا خواستار سوسیالیسم دستوری نیستیم، فرقی هم نمی‌کند که دستور دهنده کیست.

با این همه، چون من الان مشغول بررسی انتریسیم، تروتسکیسم، کمونیسم و سوسیالیسم هستم، میل دارم توصیه‌ای بکنم، و با این توصیه می‌رسم به برنامه. توصیه من این است که ما چپ‌ها لغات خارجی را ترجمه کنیم. چون وقتی که ما در بحث پیوسته لغات خارجی به کار می‌بریم، وقتی آنها را ترجمه نمی‌کنیم آماج حمله می‌شویم، ولی اگر ترجمه کردیم، آن وقت آنچه را که می‌خواهیم بگوئیم می‌گوئیم. مسئله بزرگ در بحث‌های آلمانی این است که در آنها لغت‌های خارجی زیاد به کار برده می‌شوند. و آنها که این لغت‌ها را به کار می‌برند چه آنها که نویسنده‌اند و چه آنها که سخنران هستند، از لحاظ فکری تنبلی می‌کنند و آنها را معنی نمی‌کنند.

من گفته‌ام که جنبش چپ‌ها یک جنبش دموکراتیک نوخواه است، می‌خواهم این نکته را عنوان قرار دهم. وقتی که این را می‌گوئیم باید بدانیم که معنی دموکراسی چیست. شما در جایی برنامه‌ای دیده‌اید که شرح داده باشد منظور از دموکراسی چیست؟ نگاهی به برنامه احزاب دیگر بیاندازید! من تاکنون در آن برنامه‌ها چنین تعریفی نیافته‌ام و به همین دلیل میل دارم معنی کلاسیک (یعنی معنی جا افتاده و به رسمیت شناخته شده) آن را بیان کنم چون برنامه ما را جمع و جور می‌کند. منظور چپ‌ها از عنوان دموکراسی یک نظام اجتماعی است که در آن خواست‌های اکثریت مردم یک جامعه به کرسی می‌نشیند. درست است که این یک تعریف بسیار ساده است ولی پُرملاط است. چون نتیجه دموکراسی را مشخص می‌سازد نه شکل و شمایل آن را.

ما در آلمان عادت کرده ایم در تعریف دموکراسی به توصیف شکل و شمایل آن بپردازیم، یعنی این که ما در فلان تاریخ و فلان تاریخ در انتخابات شرکت می‌کنیم و از این حرف‌ها. نخیر، دموکراسی را باید در نتیجه‌اش دید. در جامعه‌ای که مزد واقعی سالاهاست کاهش پیدا می‌کند، در جامعه‌ای که حقوق بازنشستگان سال به سال کمتر می‌شود و در آن خدمات اجتماعی سال به سال کاهش می‌یابد، طبق تعریفی که ما از دموکراسی کردیم، در این جامعه دموکراسی حاکم نیست، چون دموکراسی را باید در حاصل آن (برای مردم) دید نه در شکل و شمایلش.

لطفا یک "ایسم" دیگر

وقتی در باره تروریسم بحث می‌شد نیز همین بازی را علم کردند. این کاملاً مسئله روز است. من در بحث‌های مجلس همیشه گفته‌ام: "باز هم یک "ایسم" دیگر. خانم صدراعظم شما که با تروریسم مبارزه می‌کنید، لطفا برای ما توضیح بدهید که این تروریسم چیست! دو سال تمام، من این سؤال را تکرار کردم - جواب، بی‌جواب - چون دولت تعریفی نداشت، تا امروز هم ندارد. ولی یک کارمند دولت به پرسش پاسخ داد. چون متن قانون را نوشت: "تروریسم یعنی به کار بردن غیرقانونی قدرت برای به کرسی نشاندن خواست‌های سیاسی". این متن در مجلس خوانده شد و ما همه به آن رای دادیم. من گفتم "بنابراین ما حالا تصویب کردیم که: بوش و بلر و بسیاری دیگر تروریست هستند. این خیلی عالیست که شما به این بصیرت رسیدید". هیچکس برای اعتراض به این سخن از جای برخاست، نه از حزب دموکرات مسیحی و نه از حزب دموکرات آزاد - هیچکس عصبانی نشد، چون در این لحظه نمی‌توانستند در برابر قدرت واژه‌ها چیزی بگویند.

خب، حال نگاهی به برنامه چپ‌ها بیاندازیم، برنامه‌ای که باید ضد سرمایه‌داری باشد، این را باید یک بار دیگر ترجمه کنیم: ما تن به پذیرش آن نظام اقتصادی نمی‌دهیم، که شرط ثروت‌اندوزی در آن کار کشیدن از دیگران است. این یک توصیف درست از سرمایه‌داری است و ما معتقدیم که موضوع اساسی مورد بحث، در هر جامعه‌ای، باید مسئله اساسی در آن جامعه باشد و آن این است: چه چیز به چه کسی تعلق دارد و به چه دلیل؟

این پرسش را در برنامه دیگر احزاب پیدا نمی‌کنید. ولی باید به آن پاسخ داد، دستکم باید آنرا یک بار مطرح کرد. می‌توان آنرا بر پایه نظریه اجتماعی لیبرال مطرح ساخت که خود به این نتیجه رسید که منشاء ثروت کار است. بعد کسی پیشنهاد کرد که به جای واژه ثروت، واژه "ثروت از کار خود" گذاشته شود. بنابراین ما خواستار آن هستیم که افراد جامعه صاحب آن چیزی باشند که حاصل کار آنهاست. به عبارت دیگر جامعه‌ای که در آن بخش اندکی از حاصل کار افراد به آنها داده شود و بخش عمده آن به کسانی داده شود که اصلاً دست به سیاه و سفید نزده‌اند، جامعه‌ای است خالی از عدالت. به نظر ما چپ‌ها در چنین جامعه‌ای، عدالت وجود ندارد و ما می‌خواهیم آنرا عوض کنیم.

و به این دلیل پرسش اساسی یا مرکزی آن هم نه فقط در برنامه ما، این است: اصلا دارائی یعنی چه؟ وقتی ما می‌گوئیم که دارائی از طریق کار به دست می‌آید، سنت کلاسیک (قدیمی و جاافتاده) لیبرال را مطرح می‌کنیم. ولی کار چیست؟ پاسخ به این پرسش نیز گوناگون است. و من فکر می‌کنم که ما در اینجا، درست در این کنگره، یک بار دیگر موظف به بازگشت به مباحثات اولیه در میان چپ‌ها، چپ‌های اروپائی هستیم.

به نظر مارکس، "کار" یعنی (متابولیسم) سوخت و ساز با طبیعت. مارکس در اثر بسیار معروف خود به نام انتقاد بر برنامه گوتا (Kritik des Gothaer Programms) گوشزد کرده است که چپ‌ها نباید بگویند: همه دارائی‌ها حاصل کار هستند. و یادآور می‌شود که باید گفت: منشاء هر دارائی طبیعت است. به عبارت دیگر اگر مقوله کار به طور مستقل مطرح گردد و سوخت و ساز همیشگی آن با طبیعت کنار گذاشته شود به نتیجه‌ای نادرست می‌رسیم.

از این رو میل دارم به شما توصیه کنم به "انتقاد از برنامه گوتا" بازگردیم. به برنامه‌ای بازگردیم که در آن، در آغاز جنبش کارگری اندیشه حفاظت از طبیعت یا بررسی دقیق طبیعت در درجه اول قرار داشت و با تعریفی که ما از کار داریم ضرورتاً موضوع حفاظت از محیط زیست جایگاهی دیگر دارد، جایگاهی که با آنچه مثلاً حزب سبزها می‌گوید فرق دارد. به نظر من ادعای سبزها در مورد حفظ محیط زیست توخالی است. از نظر من آنها حافظ محیط زیست نیستند. در این مورد فقط یک دلیل ارائه می‌دهم: کسی که می‌خواهد محیط را حفظ کند، در درجه اول باید بیاموزد که چطور زندگی انسان را حفظ کند. ولی کسی که از جنگی حمایت می‌کند که در آن بمب‌های خوشه‌ای آلوده به اورانیوم به کار می‌رود هرگز نمی‌تواند حافظ محیط زیست باشد.

www.jungewelt.de/2011/06-04/054.php

۱) اسکار لافونتنن از اعضای قدیمی (۱۹۶۶) و بعد رییس سابق حزب سوسیال دمکرات آلمان (۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹) بود که این حزب را در اعتراض به سیاست نئولیبرالی صدراعظم سابق سوسیال دمکرات آلمان "گرهارد شرودر" ترک کرد. در سال ۲۰۰۵ با دیگر اعضای هم‌فکر خود از این حزب، حزب آلترناتیو انتخاباتی عدالت اجتماعی و کار را تأسیس کرد که بعدها در اتحاد با حزب سوسیالیسم دمکراتیک، حزب چپ‌ها را در آلمان پایه‌گذاری کردند. او از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ همراه با لوتا بیسکی رییس حزب چپ‌ها در آلمان بود.